

باززنده‌سازی مرکز کلان شهرها؛ پروژه‌ای فرهنگی

تجربه شیکاگو

در این مقاله به نحوی گذرا تجربه شیکاگو در دو دهه گذشته برای باززنده‌سازی مرکز آن مورد بحث قرار می‌گیرد. قبل از معرفی این پروژه، رواست تا به تضادی که بین دو نگاه به باززنده‌سازی مرکز کلان شهرها وجود دارد، اشاره شود. نگاه نخست باززنده‌سازی مراکز کلان شهری را ضرورتی کاملاً توجیه شدنی می‌انگارد و معتقد است که با پایان جنگ دوم جهانی، فرایند حومه‌نشینی و خروج خانواده‌های طبقه متوسط و بالاتر سبب رکود اقتصادی، و به تبع آن توقف بازسازی و کمرنگ شدن ارتقای شرایط کالبدی مراکز کلان شهری گردید. در کنار این جریان، حاکمیت نئولیبرالیسم در اقتصاد جهانی که به فرایند جهانی شدن منجر شد (ریگان‌یسم در امریکا و تاچریسم در انگلستان) باعث رواج و گسترش فقر شهری، خیابان‌خوابی گسترده، پارک‌خوابی، بیکاری، اعتیاد به مواد مخدر (به ویژه مواد مخدر فقرا مانند کُرک که معتادان را به اقدامات تخریبی بسیار وسیع و کشتار دستجمعی می‌کشاند)، الکلیسم و جرم شهری، و نظایر اینها گردید؛ مراکز کلان شهری علاوه بر رکود اقتصادی با ناامنی مشهودی روبرو شدند. فساد گسترده پلیس در کلان شهرها و شکل‌گیری مافیای قدرتمند (سازمان دهنده قتل، فحشاء، دزدی و دیگر بزه‌کاری‌ها در مقیاس وسیع) وضعیت مراکز شهری را به شدت تخریب کرد. در مرکز نیویورک به طور متوسط روزانه شش قتل فقط در خیابان به وقوع می‌پیوست.

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸۰ / زمستان ۱۳۸۰

پوریا پیروز



خیابان خوابان که فقط در امریکا در سال ۲۰۰۰ میلادی حدود دو میلیون نفر تخمین زده شده‌اند، خیابان‌ها و پارک‌ها را به اشغال خود درآورده‌اند. به استثنای شیکاگو و چند خیابان در نیویورک، مراکز کلان شهری به هیچ وجه امن محسوب نمی‌شوند. با غروب آفتاب و تعطیلی ادارات و مؤسسات، مردم به سرعت مرکز کلان شهرها را تخلیه می‌کردند تا هر چه زودتر (قبل از تاریکی) از آن مناطق خارج شوند. دیترویت نمونه‌ای بسیار درخور توجه است، که سرعت تخلیه مرکز آن باور کردنی نیست. فقط در زمانی حدود ۳۰ دقیقه، بخش عمده مغازه‌ها قفل می‌شوند و دزدگیرها به کار می‌افتند و مرکز شهر گویی به شهر ارواح تبدیل می‌گردد.

چنین شرایطی طبیعتاً مورد توجه افراد بسیاری که معتقدند «باید کاری کرد» قرار دارد. صاحبان بنگاه‌های اقتصادی یا بخش خصوصی در کنار سیاستمداران، مدیران شهری و مسئولان دستگاه‌هایی که به نوعی به شهر مربوط می‌شوند، در آرزوی زمانی بودند که جوش و خروش قبل از جنگ دوم جهانی به مراکز کلان شهری باز گردد. در دهه ۱۹۵۰ یکی دو شهر و در دهه ۱۹۶۰ چندین شهر، باززنده‌سازی مرکز شهر را تجربه کردند و نسبتاً موفق نیز بودند. اما مسئله به طور جدی از اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع شد و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی به فرایندی گسترده و عام بدل گردید. نیروی محرکه چنین فرایندی، تغییر ساختار خانواده، افزایش طلاق، کاهش و تاخیر ازدواج، شکل‌گیری خانواده بدون پدر، فرزندآوری بدون ازدواج و نظایر اینها بود (ن.ک. مقاله فرهنگ شهری همین شماره مدیریت شهری).

با شروع فرایندی که به بازگشت به مرکز شهر و خداحافظی با حومه معروف شده است، صاحبان مشاغل در مرکز شهر به همراه مدیریت شهری، باززنده‌سازی مرکز شهرها را آغاز کردند. بدیهی است که حال و هوای دنیای جهانی شده، تغییر الگوی صنعت، فرار صنایع از اطراف کلان شهرها به ویژه در شمال ایالات متحده و عوامل متعدد دیگر که ساختار اقتصاد جهانی و از جمله اقتصاد شهری را از اساس دگرگون ساخته است، جست‌وجو برای تعیین محور و نیروی محرکه باززنده‌سازی را ضروری می‌گرداند. در این میان، خدمات نقشی عمده دارد و طبیعی است که سخن از فرهنگ نیز به میان آید. شهر نیویورک پیشگام این جریان بوده است. انتخاب رودی جولیان به عنوان شهردار، اوج اقدامات باززنده‌سازی را نشان می‌دهد. او برنامه «تحمل صفر جرم شهری» را اعلام داشت و رئیس پلیس شهر سخن از اشغال دوباره و سانتیمتر به سانتیمتر شهر به دست «مردم» را

به میان آورد. تخلیه پارک‌ها که به شورش شهری منجر شده بود، با چهره‌ای جدید دنبال گردید (داستان پارک توم پکین در منابع فوق‌العاده معروف است). این چهره جدید، باززنده‌سازی مرکز شهر از طریق فرهنگ - به ویژه هنر - بود. جرایم شهری در نیویورک ۵۰ درصد کاهش یافته است، انواع گروه‌های شهروندی با حمایت بخش خصوصی ده‌ها برنامه هنری، تفریحی و آموزشی را در فضای عمومی برگزار می‌کنند. در یک کلام، مراکز شهری دوباره زنده شده است. بدیهی است چنین شرایطی موافقان زیادی نیز پیدا می‌کند. شهردار قبلی نیویورک که پس از وقایع سپتامبر ۲۰۰۱ جای خود را به شهردار دیگری داد، از سوی سایر شهرها (این روزها لندن) دعوت می‌شود تا راهنمایی‌های خود را، به عنوان قهرمان باززنده‌سازی، در اختیار مردم و مسئولان شهر قرار دهد.

در مقابل این جریان قدرتمند بر طرفدار، رویکرد دیگری نیز وجود دارد که زو کین به خوبی بدان اشاره کرده است. روشنفکران، طرفداران حقوق مدنی، دوستداران فقرا، سازمان‌های مدنی حقوق‌خواهان، ائتلاف مسکن و ده‌ها جریان اجتماعی - شهروندی دیگر، آنچه را که در پس باززنده‌سازی مراکز کلان شهرها مشاهده می‌کنند، همانا هجوم لجام‌گسیخته کسب و کار، فروش فضای عمومی، فقیر ستیزی و پایمال کردن حقوق

شهروندی کسانی است که صدای شان به جایی نمی‌رسد. به علاوه، آنان معتقدند که آنچه در پس مفهوم فرهنگ نهفته است، نابودی تاریخ فضاهای شهری، فضای عمومی، هویت محله‌ای و فرهنگ واقعی مناطق شهری است، که جای خود را به فرهنگ مصرف‌گرا و ریاکار و پلاستیکی داده است. بین این دو رویکرد، موفقیت نیویورک به عنوان تجربه‌ای زنده در مقابل کلان شهرهای دیگر جهان قرار دارد، که همگان را خلع سلاح می‌کند. فراموش نباید کرد که مثلاً جرایم شهری در لندن در سال گذشته ۴۰ درصد افزایش یافته، اما نیویورک در دوره باززنده‌سازی اش جرم شهری را



به نصف کاهش داده است. این موفقیت روز به روز بر طرفداران ساده دل باززنده‌سازی می‌افزاید و از قدرت نهادهای مدنی طرفدار فقرا می‌کاهد. این داستان تا چه زمانی ادامه می‌یابد؟ تنها آینده پاسخ خواهد داد. تجربه شیکاگو

نباید فراموش کرد که شیکاگو شرایطی استثنایی دارد. شهری با سرزمینی بسیار منحصر به فرد، دریاچه‌ای عظیم، تنوع فرهنگی و قومی، تاریخی پر حادثه که داستان صدها فیلم بوده است، و چهره‌هایی به یادماندنی - چه خوب و چه بد - که آل کاپون تنها یکی از آنان است. شیکاگو سال‌ها شهرداری محبوب داشت که رأی مردم و

گروه‌های ذی‌نفوذ را یکجا از آن خود کرده بود و امروز فرزند او جانشین پدر شده است. زندگی کاریزماتیک این شهردار داستان فیلم «آخرین هورا» گردید. شیکاگو علاوه بر زیبایی کم نظیر سرزمین، که وجود دریاچه میشیگان بر آن افزوده و آن را منحصر به فرد کرده است، شهر گروه‌های مافیایی، شهر تاریخی تجارت غیرقانونی مشروبات الکلی، شهر ایرلندی‌ها، شهر ایتالیایی‌ها و به ویژه سیسیلی‌ها و پدرخوانده‌های شان، شهر سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان و بالاخره شهر خاستگاه جامعه‌شناسی شهری رسمی آمریکا - یا مکتب شیکاگو - به رهبری رابرت ازرا پارک و ارنست برگس است که بوم‌شناسی را به مکتب‌های جامعه‌شناسی افزودند. اتفاقاً انتقاد بزرگی که در برابر مکتب شیکاگو به راه افتاد، برتعمیم شرایط ویژه شیکاگو به شرایط شهری غرب استوار بوده است. این شهر همچنین مقر مکتب شیکاگو در اقتصاد است. نهایتاً نباید فراموش کرد که شیکاگو همان شهری است که ویلیام فوت وایت، دو سال را در محله ایتالیایی‌هايش گذراند و کتاب کلاسیک شده *جامعه ستر گنر* (Street Corner Society) را نگاشت که امروز نیز تر و تازه است.

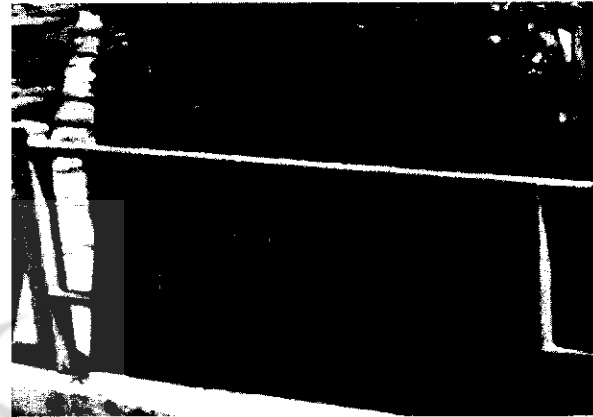
در چنین شهری نگاه به فرهنگ امر تازه‌ای نیست. این شهر همواره شهری فرهنگی بوده است و در تمامی اجزای آن نقش فرهنگ به چشم می‌خورد. شیکاگو هرگز تجربه تخلیه مرکز شهر را به نفع حومه‌نشینی تجربه نکرد و مرکز شهر این کلان شهر هرگز زندگی شبانه خود را به علت جرم و جنایت از دست نداد. گرچه سرما و باد سوزناک زمستان آن زندگی را به فضای سر بسته می‌کشاند، اما همین امر رستوران‌ها و کافه‌های

در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ چندین شهر، باززنده‌سازی مرکز شهر را تجربه کردند و نسبتاً موفق نیز بودند. اما مسئله به طور جدی از اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع شد و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی به فرایندی گسترده و عام بدل گردید

شیکاگو را سال‌ها قبل از تأکید هابرماس بر آنها به عنوان بخشی از عرصه عمومی، واجد چنین مختصاتی ساخته بود. پس توجه به برنامه بازسازی مرکزی شهر شیکاگو باید با عنایت به چنین سابقه‌ای پی گرفته شود و نیز از یاد نبرد که رخدادهای کارگری شیکاگو بود که روز جهانی کارگر را رقم زد.

در برنامه بازسازی شیکاگو ده‌ها پروژه در خور بحث وجود دارد که بررسی همه آنها در این فرصت ممکن نیست. از میان چنین پروژه‌هایی صرفاً به یک یا دو پروژه با هدف آینده‌رساندن به مدیریت شهری کشور از یک سو، و تلاش شهرها برای تبدیل به شهر چند قومی و چند فرهنگی و مبارزه با نفی گروه‌ها و جدایی‌گزینی و طرد از سوی دیگر، معرفی می‌شوند. مدیران و مسئولان شهری در خواهند یافت که با چه تمهیدات ساده‌ای، آن هم با هزینه اندک و با درگیر کردن هنرمندان، می‌توان چهره شهرها را دگرگون کرد. قبل از پرداختن به ویژگی پروژه‌های مهم باید تأکید کرد که کاهش جرایم شهری، نظم بخشی به ترافیک، کاهش زباله و بازیافت از مبدأ و بالاخره پاکیزه‌سازی تمام شهر، اقدامات عام بازسازی است. ورود بخش خصوصی به کارهای فرهنگی در کنار تقویت شهروندی و توسعه گروه‌های داوطلب شهری، پیش شرط دیگری است.

نخستین پروژه، به پروژه حیات بخشی به برونزویل (Bronzeville) معروف است. مهم‌ترین بخش منطقه تحت پوشش طرح، بولوار دکتر مارتین لوتر کینگ مبارز حقوق مدنی سیاه‌پوستان است. درست در زمانی که او به جای حقوق مدنی سیاه‌پوستان ضمن انتقاد از خود به حقوق فقرا اشاره کرد و ندای «فقرا متحد شوید» را سرداد، به ضرب گلوله‌ای از این جهان خاکی رخت بریست و رفت. بازسازی و زیباسازی بولوار دکتر مارتین لوتر کینگ ستون فقرات بازسازی برونزویل است. به گفته ریچارد ام. دیلی (Richard M. Daley) شهردار شیکاگو، «پروژه اجرا شده نمونه‌ای است از روح همکاری و افتخار محله‌ای که با تاریخ شیکاگو عجین شده است.



این پروژه منابع و امکانات بخش خصوصی و عمومی را به هم پیوند زده است. در این پروژه، بازسازی زیرساخت‌ها و زیباسازی از طریق هنر به یکدیگر گره خورده‌اند تا تاریخ غنی برونزویل را با نگاهی به شرایط دنیای آینده به نمایش نهند. داستان استفاده از مجسمه برای بازسازی فضاهای شهری به سال ۱۹۶۷ باز می‌گردد؛ یعنی زمانی که شهردار معروف شیکاگو ریچارد جی. دیلی یادمان بدون عنوانی را که امروزه بنام «پیکاسو» معروف است، به مرکز فرهنگی به نام خودش هدیه داد.

گرچه سرما و باد سوزناک زمستان آن زندگی را
به فضای سربسته می‌کشاند، اما همین امر
رستوران‌ها و کافه‌های شیکاگو را سال‌ها قبل از
تأکید هابرماس بر آنها به عنوان بخشی از عرصه
عمومی، واجد چنین مختصاتی ساخته بود

برپایی «پیکاسو» در مرکز یاد شده، نوعی رنسانس فرهنگی بود و نشان داد که چگونه سرمایه‌های خصوصی و عمومی را می‌توان در زمینه هنر عامه به کار گرفت. متعاقب چنین رخدادی شورای شهر شیکاگو به سال ۱۹۷۸ تصویب کرد که در برنامه بازسازی ساختمان‌های عمومی، سهمی از بودجه باید برای خرید آثار هنری، کنار گذاشته شود. با این مصوبه شیکاگو به اولین کلان شهری بدل گردید که تمامی بناهای عمومی‌اش باید صاحب آثار هنری ماندنی و ارزشمند می‌شدند. امروزه کسی نمی‌تواند محاسبه کند که مصوبه شورای شهر چه درآمد هنگفتی را از طریق گردشگری شهری و بالا رفتن قیمت آثار هنری خریداری شده، نصیب شهر کرده است. بر این اساس، امروزه شیکاگو صاحب یکی از ارزشمندترین مجموعه‌های هنر عامه معاصر در جهان است.

حقیقت آن است که خواستن همواره توانستن است. فقط باید به یاد آورد که در سال ۱۸۳۷ مسئولان شیکاگو شعاری را برای شهر برگزیدند که با واقعیت فاصله‌ای عظیم داشت: «شهری در باغ». این عنوان شهری بود که اساساً فاقد بوستان شهری بود، لیکن در مدت پنجاه سال این عنوان کاملاً به حقیقت پیوست و مجموعه پارک‌ها و بولوارها نشانه شیکاگو گردید. بولوار دکتر مارتین لوتر کینگ و بولوارهای اطراف آن حاصل همین اقدام بود. منطقه برونزویل که بولوارهای یاد شده را در برمی‌گیرد، تا مدت‌ها به کلان شهر سیاه‌پوستان شهرت داشت. در زمان جنگ جهانی اول ۵۰ هزار سیاه‌پوست از طریق مهاجرت عظیم شمالی در شیکاگو ساکن شدند. کم‌کم شمار سیاه‌پوستان به ۳۰۰ هزار نفر رسید و محدوده برونزویل ۷ مایل در ۱/۵ مایل مساحت پیدا کرد. ورود سیاه‌پوستان به معنی خروج سفیدپوستان و منابع مالی آنان بود. به همین دلیل منطقه برونزویل به رکود دچار شد

و فرسودگی کالبدی با شدتی تمام عیان گردید. در سال ۱۹۹۴ «برنامه توسعه راهبردی جنوب مرکزی: بازسازی برونزویل و زندگی پیرامون بولوارها» به تصویب رسید و بازسازی بولوار دکتر مارتین لوتر کینگ در فاصله بین خیابان‌های ۲۴ تا ۳۵، به عنوان پیلوت (محدوده آزمایشی) طرح تعیین شد. در کنار بازسازی زیرساخت‌ها و لیه‌ها و خیابان‌ها، برنامه هنر عمومی شیکاگو نیز به تصویب رسید تا از طریق گزینش اجتماع محور، مجموعه‌ای از آثار هنری که نماد و نشانه باززنده‌سازنده تاریخ برونزویل باشد، در جاهای مختلف برپا گردد. هدف این بود که باززنده‌سازی این منطقه برپایه تاریخ، قومیت و خاطره جمعی به بازسازی کامل کالبدی پیوند یابد (چه از نظر زیرساخت‌ها، لیه‌ها، خیابان‌ها و برنامه‌ریزی سیما و منظر، و بالاخره مجموعه آثار هنری) و در واقع الگویی برای کل شیکاگو به شمار رود. در تمامی مراحل کار، ساکنان محله درگیر این امر شدند تا تاریخ خود را به نمایش گذارند و از آن محافظت کنند. مجسمه پانزده فوتی بُرنزی، یادمان مهاجرت عظیم سیاه‌پوستان به شیکاگو، از جمله اولین آثار هنری بود که در منطقه برونزویل برپا شد. مجسمه سیاه‌پوستی را با چمپدانی زهوار در رفته نشان می‌دهد، که گویای راه پرفراز و نشیب او از محنت جنوب به شمال به امید آینده‌ای بهتر است. دست دیگر مجسمه بلند شده است تا این آینده را تجسم بخشد.

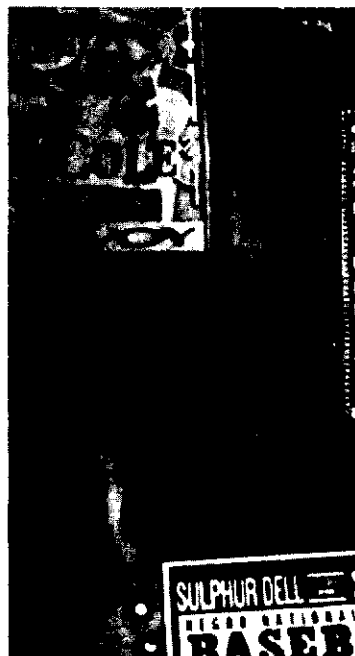
اثر دیگر نقشه برنزی منطقه است که ۱۴ فوت در ۷ فوت مساحت دارد و تمامی منطقه برونزویل - از خیابان ۲۱ تا ۵۲ - را نشان می‌دهد. روی این نقشه تمامی مکان‌های مهم محله برونزویل چه از نظر تاریخی، معماری، بوستان‌های شهری، مدارس و جز اینها مشخص شده است. گرگ لوفور (Gregg Lefevre) پدیدآورنده این اثر است و در میدان اصلی بولوار مارتین لوتر کینگ، تقاطع خیابان ۳۵، قرار داده شده است. اما مجموعه جالب توجه دیگر تعداد زیادی نیمکت است که نقاط مختلف محله کار گذاشته شده است. در

مدیران و مسئولان شهری در خواهند یافت که با چه تمهیدات ساده‌ای، آن هم با هزینه اندک و با درگیر کردن هنرمندان، می‌توان چهره شهرها را دگرگون کرد. کاهش جرایم شهری، نظم بخشی به ترافیک، کاهش زباله و بازیافت از مبدأ و بالاخره پاکیزه‌سازی تمام شهر، اقدامات عام باززنده‌سازی است. ورود بخش خصوصی به کارهای فرهنگی در کنار تقویت شهروندی و توسعه گروه‌های داوطلب شهری، پیش شرط دیگری است

مجموع ۲۳ نیمکت با دیدگاه‌های هنری گوناگون طراحی شده است. سه نیمکت فاقد عنوان است ولی بقیه هر یک دارای عنوانی است که حکایت از فرهنگ و تاریخ محله دارد. بدن، روح، جوانی، زوج شاد، ملکه امه یا (Emmeya)، گیتار، قدمی در گرداگرد محله، لوئیس و لیل، از جمله نام‌های نیمکت‌ها هستند. انجام این پروژه، محله‌ای فراموش شده را به مرکزی گردشگری - فرهنگی تبدیل کرده است. سیاه‌پوستان - یا به قول امروزی‌ها، امریکاییان افریقایی تبار - بهترین محافظان این آثار هنری‌اند. رونقی که پروژه برونزویل نصیب محله کرده است، سبب فعالیت دائمی بخش خصوصی منطقه در بهبود شرایط کالبدی، اجتماعی و فرهنگی محله شده است. با این پروژه فرهنگ به خدمت اقتصاد شهری آمده است.

پروژه جالب دیگری که جزء برنامه باززنده‌سازی شیکاگو به حساب می‌آید، «پرتره‌های شیکاگو» نام گرفته است. سازمان ائتلاف مراکز فرهنگی محله‌های شیکاگو که شبکه‌ای چند فرهنگی است، براساس پیشنهاد اداره امور فرهنگی شهرداری شیکاگو، مجموعه‌ای از کارهای فرهنگی را با هدف باززنده‌سازی کالبدی از طریق تاریخ، قومیت و فرهنگ به انجام رسانده است. سازمان ائتلاف مراکز فرهنگی محله‌های شیکاگو به تدوین پروژه «پرتره‌های شیکاگو» پرداخت. هر محله ده نفر از افراد یا خانواده‌هایی که در محله خود منشأ خدماتی بوده ولی به حساب نیامده‌اند، انتخاب کرد. بدین طریق در مجموع ۵۰ نفر یا خانواده برگزیده شدند. لوئیس تویی (Lewis Toby) عکاس معروف شیکاگو پرتره این افراد و خانواده‌هایشان را آماده ساخت و ۵ نویسنده معروف نیز - که سازمان‌های محله‌ای آنها را برگزیده بودند - با این عده مصاحبه کردند. مجموعه عکس‌ها و مصاحبه‌ها، بخشی از نمایشگاهی شد که به همراه دیگر آثار فرهنگی محله‌ای، در تمامی محله‌های شیکاگو بر گزار گردید، تا در نهایت در سال ۱۹۹۵ به مرکز فرهنگی مرکز شهر شیکاگو رسید و به صورت نمایشگاهی دائمی در آنجا استقرار یافت. در تمامی محله‌ها، قاب اعلان عظیمی نصب شد و بخشی از پرتره‌ها بر آن نقش گرفت تا هویت قومی و تاریخی شیکاگو در معرض دید همگان قرار گیرد.

استفاده از هنر موزائیک در فضاهای شهری با هدف معرفی تاریخ و قومیت‌های شیکاگو، پروژه دیگری است که از سال ۱۹۹۳ در خیابان‌های شیکاگو به اجرا درآمده است. این برنامه با برنامه دیگری به نام چشم بر دیوارهای



فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰



شهر شیکاگو، به زیباسازی تمامی دیوارها و لیه‌های رها شده منجر گردید. هر کار هنری دیواری نامی خاص دارد. مثلاً یکی از آنها عنوان جالب «دنیا از آن توست» را بر خود دارد.

در کنار دیگر پروژه‌های فرهنگی شهری، می‌توان به صدها پروژه محله محور و مشارکتی اشاره کرد که «امید» یکی از مهم‌ترین آنهاست. هدف پروژه امید، مشارکت دادن صدها هنرمند خردسال و نوجوان و جوان در زیباسازی شهر شیکاگو است. برنامه «تو کیستی؟» که پیشگامان هنرهای محله‌ای بولوار بزرگ آن را طراحی کرده‌اند، برنامه مشابه دیگری است. چند سازمان جوانان عهده‌دار این برنامه است. شعارهای این برنامه به شرح زیر است:

شورای شهر شیکاگو به سال ۱۹۷۸
تصویب کرد که در برنامه بازسازی
ساختمان‌های عمومی، سهمی از بودجه
باید برای خرید آثار هنری، کنار گذاشته
شود. با این مصوبه شیکاگو به اولین
کلان شهری بدل گردید که تمامی بناهای
عمومی‌اش باید صاحب آثار هنری
ماندنی و ارزشمند می‌شدند

تو رنگارنگی: استفاده از رنگین کمان برای نقاشی دیوارها.
تو دراماتیکی: استفاده از جوانان و نوجوانان در طراحی
نمایش‌های خیابانی و نمایش‌های مردمی.
تو صاحب حرفه‌ای: آموزش حرفه‌های گوناگون به
جوانان و نوجوانان، به وسیله بنگاه‌های شهری.
تو سبزی: مشارکت دادن نوجوانان و جوانان در حفظ و
توسعه فضای سبز.
تو عاقلی: مشارکت دادن نوجوانان و جوانان در حفظ
میراث فرهنگی شهر.
تو جزئی از فناوری رایانه‌ای هستی: آشنا کردن نوجوانان
و جوانان با تحولات فناوری معاصر، رایانه و وسایل ارتباط
جمعی در خدمت شهر.
تو مشارکت جویی: مشارکت دادن نوجوانان و جوانان در
برنامه‌های متنوع محله‌ای.

سخن آخر

مجموعه جالب توجه دیگر تعداد زیادی
نیمکت است که نقاط مختلف محله کار
گذاشته شده است. در مجموع ۲۳ نیمکت
با دیدگاه‌های هنری گوناگون طراحی
شده است. انجام این پروژه، محله‌ای
فراموش شده را به مرکزی گردشگری -
فرهنگی تبدیل کرده است

مرور پروژه‌های یاد شده، در اینجا با این هدف انجام
می‌شود تا همگان با درک شرایط کنونی و آینده کشور، در
یابند که مدیریت شهری آمرانه راه به جایی نمی‌برد.
شیوه‌های اجتماع و محله محور مشارکتی تنها راه
باززنده‌سازی فضای شهری ایران است. خوشبختانه این
روزها، نسیم دگرگونی در فضای شهری وزیدن گرفته است و
اینتجا و آنجا تجاربی ارزنده به کف آمده است. فقط یادآوری
می‌شود که در قالب پروژه شورایی محله شیرآباد زاهدان،
در پرتو همدلی و آگاهی و از خود گذشتگی مسئولان استان،
شورای اسلامی شهر و شهرداری، گام‌های اساسی برداشته
شده است. مردم داوطلبانه ۶۰ هزار مترمربع از فضای اجتماع

غیررسمی را تخریب کرده و رأساً به بهسازی بافت مبادرت ورزیده‌اند؛ و این تجربه‌ای است که بدون اغراق در
سطح جهان بی‌مانند است. به هر حال در تمامی جهان کوشش برای تخریب امرانه سکونتگاه‌های غیررسمی راه
به جایی نبرده است. در کنار بهسازی بافت، با همدلی و کمک شورای اسلامی شهر زاهدان، سازمان‌های
غیرحکومتی زنان با هم در شیرآباد به راه افتاده است. گرچه این سازمان‌ها با موانع و مشکلاتی دست به
گریبان‌اند، لیکن تشکیل آنها حرکتی است بسیار امیدوارکننده. آرزوی هر ایرانی است که پروژه‌های مشارکتی با
هدف فعال‌سازی احاد مردم به ویژه نوجوانان و جوانان به راه افتد و نهادینه شود. درس آموزی از تجارب سایر
ملل تنها به دنبال این هدف است.